**شرح منظوم کلمات حضرت علی (ع(**

 **نویسنده : ذکاوتی قراگزلو، علی رضا**

کلمات علیّه غرّا (شرح منظوم کلمات امیر مؤمنان علی علیه‏السلام). مکتبی شیرازی. مقدمه و تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی. نشر میراث مکتوب. تهران 1378.

مکتبی شیرازی (متوفی بعد از 895 ق.) شهرتش به منظومه لیلی و مجنون است که به پیروی از نظامی سروده است. مصحح کتاب حاضر کوشیده است ثابت کند سرودن کلمات علیه مربوط به اواخر عمر شاعری مکتبی می‏شود (ص 23 و 28 و 29). به نظر مصحح، مکتبی کلمات علیه را در هند سروده و تعبیرات و اندیشه‏های مناسب محیط هند در این مثنوی هست (ص 34 و 35) و حتی اشاره‏ای به زندگی بودا (ص 45).

به گمان من گوینده کلمات علیه در ترجمه مهارت نشان داده و روح زبان فارسی و گوهر مضمون کلمات عربی را در نظر داشته. مثال: دینارالشحیح حجرٌ:

|  |  |
| --- | --- |
| هـرکـه از بخـل در دلش رنـگ است  | همه دینارهای او سنگ است (ص 85)  |

مثال دیگر: تزاحم‏الایدی فی الطعام برکة:

|  |  |
| --- | --- |
| دست بسیـار در میـان طعـام  | برکت آورد به خوانِ طعام (ص 83)  |

مثال دیگر: غلامٌ عاقل خیرٌ من شیخٍ جاهل:

|  |  |
| --- | --- |
| شرف از دانش است در که و مه  | طفلِ عاقل ز پیر جاهل به (ص 70)  |

شاعر، ذیل هر کلمه حکایتی هم در تأیید مطلب آورده که بسیار موجز و زیبا ساخته شده است و البته این حکایتها غالبا مشهور است الاّ اینکه چند حکایت بکر و بدیع هم میان آنها هست. یکی از این حکایات را که ذیل الیأس راحة النفس آورده است با تلخیص نقل می‏کنیم:

|  |  |
| --- | --- |
| داستـانـی شنیــده‏ام بــاری  | از سفـر کـرده مـرد هشیـاری  |
| گفت رفتـم بـه هنـد در شهـری  | دل پـر از غـم چـو شیشه زهری  |
| نـاگهـان در میـان جوهریـان  | دلبری یافتم چـو جـوهـرِ جـان  |
| نزد خود چیده گوهر از همه رنگ  | خـود گهروار در میـانـه سنگ  |
| مـن کـه آن نـازنین‏پسـر دیـدم  | بیـــدل و بیقــرار گــردیــدم  |
| چون پسر دید مهربانی من  | گرم شد ز آتش نهانی من  |
| هر زمـان آمـدی مـرا دیـدی  | راز گفتی و حال پرسیدی  |
| روزی آگاه کردمش به فسون  | که از این شهر می‏روم بیرون  |
| وعده آن شد که صبح برخیزم  | همچو آهو ز خلق بگریزم  |
| همه شب من نشسته چشم به راه  | کز کدامین طرف برآید ماه  |
| ناگه آمد پسر دو اسب به دست  | بر سر من دواسبه تاخته مست  |
| حقه‏ای پر جواهرش در مُشت  | کیسه‏ای پر ز اشرفی در پشت  |
| رفته پاسی ز شب سوار شدیم  | زان میان چُست برکنار شدیم  |
| روز دیگر نموده شد شهری  | در گذرگاه او روان نهری  |
| تـاجـری از کنـاره آن نهـر  | بـار می‏بست تـا رود سـوی شهـر  |
| پسـرو رخت و اسب و گـوهـر و زر  | ستـد از مـن بـه زخم تیر و تبر  |
| مـن نـه کـامـی ز سیـم و زر دیـده  | نـه نگـاهـی از آن پسـر دیـده  |
| سوی شهر آمـدم دلـی پرجـوش  | مهر غم بر لب و زبـان خـامـوش  |
| متفـکــر میــانـــه بـــازار  | مـی‏گـذشتـم دلـی پـر از آزار  |
| دیـدم آن خـواجـه را نشـاط‏کنـان  | بـا پسـر رهسپـر عنـان بـه عنـان  |
| از قضــا بــا نفیـر و طبـل و سپـاه  | پــدر آن پسـر رسیــد از راه  |
| خـواجـه و هـرکـه بود بـا او کشت  | بــا پسـر بــازگشت گبـرِ درشت  |
| شکـر کـردم کـه آن نـه من بودم  | پس ز شـادی بـه خاک رخ سودم  |
| شد یقینم ز بعد آن همه درد  | که بـه نـومیـدی است راحتِ مـرد  |
| قطـع کـردم امیــد از همـه کس  | سرد کـردم بـه دل هـوا و هـوس  |

(ص 7ـ76)

این منظومه قبلاً به سال 1313 ش به‏همت حسین کوهی کرمانی چاپ شده بود و چاپ فعلی نیز همان است الاّ اینکه تعلیقات و توضیحاتی دارد و البته خواناتر و زیباتر است. با حکایتی دیگر گفتار را به پایان می‏بریم:

|  |  |
| --- | --- |
| می‏شد ابدالی از خدا ترسان  | بر لب بحر هند ره پرسان  |
| با دل خود مجرد و تنها  | یک طرف بیشه یک طرف دریا  |
| ناگهان ببری اژدها پیشه  | سر چو کوهی برون شد از بیشه  |
| مرد ره را که پای رفتن بست  | خواست از هیبتش به دریا جست  |
| سر بر آورد دید چون گرداب  | به فرو بردنش نهنگ از آب  |
| ببر ناگه به قصدِ آن دلتنگ  | جست و افتاد در دهان نهنگ  |
| ببر شد صید اژدرِ دریا  | مرد رست از دم دو اژدرها (ص 42)  |

**ع. ذ. ق.**